



جنگ های دوم صلیبی و نتایج آن

سیده سوسن فخرائی^۱، سمانه احمدی^۲،

۱- استادیار تاریخ اسلام دانشکده الهیات دانشگاه پیام نور ایران

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ تشیع دانشگاه پیام نور ایران؛ شهرستان ایزد

چکیده

جنگ صلیبی دوم (۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ میلادی) جنگ بزرگی بود که از اروپا به عنوان یک جنگ مقدس کاتولیکی علیه اسلام آغاز گشت. این جنگ در سال ۱۱۴۴ م در پاسخ به سقوط گنت نشین ادسا به دست نیروهای زنگیان آغاز شد. هدف این مقاله، بررسی علل جنگهای دوم صلیبی و نتایج آن است. اهمیت این موضوع آن است که ادسا نخستین ایالت صلیبی بود که به دست مسلمانان سقوط کرد. در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و ابزار مطالعات کتابخانه ای و الکترونیکی به جمع آوری اطلاعات و بررسی و تحلیل علل و عوامل و نتایج جنگ دوم صلیبی پرداخته شده است. سؤالی که در این مقاله مطرح است این است که علل و عوامل جنگ صلیبی دوم و مهمترین نتایج حاصل از این جنگ چه بوده است؟ در جریان این جنگ هر یک از نیروهای مسیحی به دیگری خیانت کردند و نقشه جدیدی برای حمله به اشکلون طراحی شد و کنراد سربازانش را به سوی آنجا فرستاد اما به دلیل کمبود اعتماد ناشی از محاصره شکست خورده پیشین، هیچ نیرویی برای کمک به او نرسید. این بی اعتمادی متقابل به دلیل شکست، برای یک نسل در بین مسیحیان باقی ماند و به ویرانی پادشاهی مسیحی در سرزمین مقدس منجر شد.

واژگان کلیدی: نورالدین زنگی، جنگ های صلیبی، پاپ اوژن سوم، ادسا، صلاح الدین ایوبی



مقدمه

آغاز جنگ صلیبی دوم توسط پاپ اوژن سوم اعلان شد؛ و نخستین مورد از جنگهای صلیبی بود که به وسیله شماری از اشراف اروپایی و نیز دو تن از پادشاهان اروپایی یعنی لوئی هفتم پادشاه فرانسه و کنراد سوم پادشاه آلمان رهبری میشد. این جنگ در سه جبهه شرق، غرب و شمال اروپا به وقوع پیوست، گرچه جریان اصلی و مهمتر این لشکرکشیها در جبهه شرق روی داد. ارتش دو پادشاه، جداگانه در سراسر اروپا حرکت کرده و پس از عبور از قلمرو بیزانس به آناتولی رسیدند، و هر دو ارتش به طور جداگانه از نیروهای سلجوقیان روم، شکست خوردند.

اد دو دوی تاریخنگار فرانسوی که آثارش از منابع اصلی مسیحیت غربی به شمار میرود و نیز مسیحیان سریانی، بر این باورند که امپراتور بیزانس، مانوئل یکم، به طور مخفیانه مانع پیشروی جنگجویان صلیبی به ویژه در آناتولی میشد، و حتی گفته اند که او عمداً به ترکان سفارش کرد تا به آنها حمله کنند. سرانجام لوئی و کنراد و بقایای سپاه آنان در سال ۱۱۴۸ م به اورشلیم رسیدند و بدون در اختیار داشتن اطلاعات کافی به دمشق حمله نمودند. جنگ صلیبی در شرق به شکست صلیبیها و پیروزی بزرگ مسلمانان منجر شد و در نهایت تأثیر کلیدی بر سقوط اورشلیم و آغاز جنگ صلیبی سوم در پایان قرن دوازدهم میلادی داشت. تنها موفقیت قابل توجه مسیحیان در جنگ صلیبی دوم در سال ۱۱۴۷ م به وسیله نیروی مشترک ۱۳۰۰۰ نفری فلامانها، فریسیها، نورمنها، انگلیسیها، اسکاتلندیها و صلیبیهای آلمانی روی داد؛ هنگامی که ارتش آنها در راه سفر دریایی به سرزمین مقدس توقف کرد و ارتش پرتغالی کوچکتری شامل ۷۰۰۰ تن را در تصرف لیسبون و اخراج اشغالگران مورویاری رساند. تاکنون چندین کتاب درباره جنگهای صلیبی نوشته شده است که به جنگ دوم صلیبی هم اشاره شده است مانند کتاب چند جلدی تاریخ جنگهای صلیبی زیر نظر عبدالله ناصری طاهری که قسمتی از جلد هشتم آن با ترجمه نویسنده مقاله، منتشر شده (فخرائی و دیگران، ۱۳۹۴) و کتاب آقای طاهری در مورد مآخذ شناسی جنگهای صلیبی و نیز کتاب علی بیگدلی نویسنده تاریخ اروپا در قرون وسطا. ولی در این مقاله تأکید بر جنگ دوم صلیبی به صورت تک نگاری میباشد. در این مقاله؛ علل و عوامل جنگ صلیبی دوم و درخشانترین نتایج حاصل از این جنگ را مورد بررسی قرار میدهم.

نخستین جنگ صلیبی:

اندکی پس از سخنرانی پاپ اوربان دوم و شورای کلمونت، در سال ۱۰۹۵ م، سپاهیان نخستین جنگ صلیبی به سوی شرق رهسپار شدند و پس از عبور از آسیای صغیر، به انطاکیه رسیدند و آنجا را به تصرف درآوردند. (لوی بیئل، ۱۳۸۶) سپس از مسیر ساحلی و نیز از داخل به حرکت خود ادامه دادند و بار دیگر در طرابلس به یکدیگر پیوستند و از آنجا راهشان را به سوی بیروت و صیدا تا قیساریه و سپس اورشلیم ادامه دادند. پس از تسخیر اورشلیم، صلیبیها به سازمان دادن دولتهای خود پرداختند و پادشاهی اورشلیم و شاهزاده نشین انطاکیه و کنت نشین ادسا را که حکومتهایی خودمختار بودند شکل دادند. (فروزانی، ۱۳۹۴)



برخی از شهرها همانند معره نعمان در مقابل تهاجم صلیبی ها مقاومت کردند ولی حاکمان برخی دیگر از شهرها، صلح با مهاجمان را ترجیح دادند. مثل حماه، شیزر، طرابلس و حمص. اما مسلمانان، به دلیل کشتارهای صلیبی ها که پس از رسیدن به آسیای صغیر، در طول مسیر و هنگام رسیدن به انطاکیه و در ادامه در اورشلیم و دیگر شهرهای فلسطین، مرتکب شده بودند بشدت خشمگین شده و خود را آماده نبرد با صلیبی ها کردند. در این دوران بود که امارتهای پراکنده شام، قدرت مقابله با مبارزطلبی صلیبی ها را نداشتند و تضعیف شده بودند. قلیچ ارسلان، از رهبران سلاجقه در شمال، توان پایداری نداشت و پایتختش، نيقیه توسط صلیبی ها اشغال شد و در نتیجه قدرت خود را از دست داد. آناتولی نیز تحت سیطره دانشمندی بود که در بخش شمال شبه جزیره آسیای صغیر از نیرومندترین امارتهای سلاجقه به شمار میرفت. ملک غازی امیر دانشمندی، که با پیروزی بر صلیبی ها شهرت فراوانی بدست آورده بود، توانست بوهمند را در نبرد ملطین به اسارت درآورد و در شمار نخستین رهبران مسلمان قرار گیرد که بر یک سپاه صلیبی پیروز شده است. (صفوی، ۱۳۳۴)

در اواخر سال ۱۰۹۹ م، مردم اروپا، با شور و شادمانی فراوان، از خبر بازپس گیری سرزمین اورشلیم به وسیله مسیحیان، استقبال کردند. سال بعد در زمستان، تعداد بسیاری از فرماندهان صلیبی همراه سربازانشان به سرزمینهای خود بازگشتند. همه کسانی که به اروپا بازگشته بودند، سخنانی پیرامون فراوانی اموال و املاک در مشرق می گفتند و اینکه شرق، نیاز به جنگجو و آبادگرانی دارد تا کار خدا را ادامه دهند و در انتظار مردمان حادته جو به سرمیبرد. آنان بر جنگ های تازه ای که صلیبیون و ارباب کلیسا، آن را مبارک میدانستند، اصرار می ورزیدند. به این ترتیب جنگ صلیبی دیگری با شرکت جنگجویان آلمانی، فرانسوی و لمباردی آغاز شد، اما این تهاجم با مقاومت مستمر سلجوقیان روم روبه رو شد، به ویژه پس از حمله به آنقوره. سپس در سال ۱۰۱۱ م، جنگ سرنوشت سازی میان صلیبی ها و مسلمانان ترک، در مرسیفان روی داد و ترکان موفق شدند نیروهای صلیبی را شکست دهند. پس از آن، دو حمله به وسیله نیروهای فرانسوی و آلمانی صورت گرفت، که چیزی بیش از حمله های پیشین نصیب آنان نشد و ترکان موفق شدند نیروهاشان را نابود سازند. (صفوی، ۱۳۳۴)

در آناتولی مرکزی، تثبیت دوباره قدرت ترکان، موجب افزایش نیروی آنان شد. سکمان، حاکم ارتقی ماردین، و جکرمش، اتابک موصل، که از تجاوزها و پیشرویهای صلیبی ها بیمناک بودند، درصدد یکپارچه ساختن نیروهای خود برآمدند. تلاش آنان برای حمله به ادسا منجر به حمله پیشدستانه صلیبی ها به قلعه حران شد و در نبردی در سال ۱۱۰۴ م و بر ساحل رودخانه بلیخ، که به نبرد حران، مشهور شده، باعث شکست صلیبی ها شد. این چند شکست، افسانه «شکست ناپذیری صلیبی ها» را از میان برد و امارت حلب نیز از خطر تهدید صلیبی ها رهایی یافت. (کاشف، ۱۳۸۴)

فاطمیان در مصر، از نظر سیاسی و نظامی قدرتمند بودند و نیروی دریایی نیرومندی در اختیار داشتند. با وجود اینکه حاکمان فاطمی در آغاز تلاش کردند تا با صلیبی ها به تفاهم برسند، اما صلیبیون نپذیرفتند و مصریها اورشلیم را از دست دادند. به دنبال ازهم پاشیدگی لشکریان مصری، فاطمیان درصدد برآمدند تا از دو شکست اورشلیم و اشکلون انتقام بگیرند. افضل، وزیر فاطمی، سپاه نیرومندی را تدارک دید و غلام خود، سعدالدوله طواشی را به فرماندهی منصوب کرد. این سپاه در مه



۱۱۰۱ م، به اشکلون رسید و در رمله، چندین نبرد انجام شد که طی آنها نیروهای مسلمان و صلیبی به تناوب بارها پیروز و یا مغلوب شدند. در ماه مه ۱۱۰۲ م، فاطمیان به فرماندهی شرف المعالی، پسر افضل، ارتشی متشکل از بیست هزار نیروی عرب و سودانی، بسیج کردند. این ارتش، بر نیروهای صلیبی متمرکز در رمله پیروز شد. اما صلیبی ها در یافا از پیروزی مصری ها جلوگیری کردند. (ناصری، ۱۳۹۴)

نتایج اولین جنگ صلیبی:

در سال ۱۱۰۵ م، وزیر افضل، ارتشی متشکل از پنج هزار پیاده نظام و سواره نظام سودانی را به فرماندهی پسرش سناء الملک بسیج کرد و آخرین تلاش خود را برای بازپس گیری فلسطین انجام داد. مصریها، با توجه به تجربه های قبلی، درصدد برآمدند تا از امیران ترک دمشق کمک بگیرند اما مرگ دقاق، امیر دمشق در سال ۱۰۱۴ م موجب بروز ناآرامی و شورشهای داخلی در دمشق شد و در نتیجه ارتش مصر از پشتیبانی کامل سپاه دمشق بهره مند نشد. تنها بخشی از نیروهای دمشق در رمله، هنگام رسیدن سپاه مصر به آن ها پیوستند. مسلمانان و صلیبی ها، ۲۷ اوت سال ۱۰۱۵ م، در روز یکشنبه، با یکدیگر رویه رو شدند و در طول روز نبردی خونین در جریان بود؛ عصر آن روز معلوم شد که مسلمانان قدرت کسب پیروزی را ندارند و سناء الملک به قاهره عقب نشست. در سال ۱۰۱۶ م، نیروهای سواره نظام فاطمی به اردوگاه صلیبی ها میان یافا و ارسوف، حمله نموده و ساکنانش را تارومار کرد. آنان در سال ۱۰۱۷ م، مجددا اقدام به حمله کرده و محدوده جنگ را به حبرون کشاندند و در سال ۱۰۱۱ م، نیروهای مصری به دیوارهای اورشلیم رسیدند. در طرف دیگر، صلیبی ها حملات خود را به شهرهای ساحلی که همچنان دور از دسترس و تصرفشان مانده بود، شدت بخشیدند. کنت نشین طرابلس، چهارمین دولت صلیبی، در سال ۱۰۱۹ م، بنیان گذاشته شد؛ آنان نیز در سال ۱۰۱۰ م، صیدا را به تصرف درآوردند و از شهرهای ساحلی جز صور و اشکلون چیزی در دست مسلمانان باقی نماند. سپس به گسترش قلمروشان در نواحی جنوبی پرداختند. پادشاه اورشلیم، بالدوین، فرماندهی صلیبی ها را عهده دار شد و پس از دور زدن دریای بحرالمت، در سال ۱۱۱۵ م، از دشت عرابه گذشت. (ناصری، ۱۳۷۹) صلیبی ها به منظور تسلط بیشتر و گسترش مملکت خویش درگیری را از مناطق شمال به جنوب کشیدند. آنان در سال ۱۱۱۰ م بر صیدا چیره شدند، در سال ۱۱۱۸ م، به فرماندهی پادشاه اورشلیم، بالدوین یکم، به مصر که تحت حاکمیت فاطمیان بود و در سال ۱۱۱۹ م به طور منظم به آن سوی رود اردن حمله کردند. در مناطق شمالی درگیری پیرامون حلب و کنت نشین ادسا ادامه یافت. زیرا نخستین هدف صلیبی ها این بود که امنیت پادشاهی ارمنی کیلیکیه و شاهزاده نشین انطاکیه را با تسخیر ادسا و قطع ارتباط با شرق اسلامی، تأمین کنند. (مادن، ۱۳۹۰)

ادسا شمالی ترین و همچنین ضعیفترین و کم جمعیت ترین آنها بود. به همین دلیل ادسا توسط دولتهای مسلمان اطراف — که تحت فرمانروایی آل ارتق، دانشمندیان و ترکان سلجوقی قرار داشتند — مکرراً تحت حمله قرار میگرفت. کنت بالدوین دوم و کنت بعدی کنت ژوسلین، که پس از شکستشان در نبرد حران در سال ۱۱۰۴ م اسیر شده بودند برای دومین بار، هر دو در سال ۱۱۲۲ م اسیر شدند. اگرچه نیروی کنت نشین ادسا پس از نبرد اعزاز در سال ۱۱۲۵ م تا حدودی بهبود یافت، اما



ژوسلین در نبردی در سال ۱۱۳۱ م کشته شد. جانشین او ژوسلین دوم مجبور به ایجاد اتحاد نظامی با امپراتوری بیزانس شد؛ اما در سال ۱۱۳۴ م، امپراتور بیزانس ژان دوم و پادشاه اورشلیم فولک هردو درگذشتند. از طرفی ژوسلین که با کنت طرابلس و پرنس انطاکیه درگیر بود، ادسا را بدون هیچ متحد قدرتمندی رها کرد. (مادن، ۱۳۹۰)

در همین میان عمادالدین زنگی اتابک موصل، در سال ۱۱۲۸ م، حلب را که کلید قدرت در سوریه و محل ستیزه حاکمان موصل و دمشق بود به کنترل و فرمانروایی خود درآورد. زنگی و پادشاه بالدوین دوم توجه خود را نسبت به دمشق معطوف کردند، و بالدوین در سال ۱۱۲۹ م در خارج از شهر بزرگ شکست خورد. دمشق که تحت فرمانروایی سلسله بوریها قرار داشت هنگامی که زنگیان در ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ م محاصره اش کردند، با فولک، پادشاه اورشلیم متحد شد. این اتحاد توسط اسامه بن منقذ، مورد مذاکره قرار گرفت.

تسخیر ادسا:

در اواخر سال ۱۱۴۴ م، ژوسلین دوم با آل ارتق متحد شد، و تقریباً تمام سپاه خود را از ادسا برای حمایت از آل ارتق در جنگ علیه حلب اعزام نمود. در این هنگام و به دنبال مرگ فولک در سال ۱۱۴۳ م، زنگی که توانسته بود به برتری نسبی دست پیدا کند، با شتاب از سوی شمال به محاصره ادسا پرداخت و پس از یک ماه در ۴۲ دسامبر ۱۱۴۴ م آن را تسخیر نمود. ماناسز هیرجز، فیلیپ نابلس و چندتن دیگر از اورشلیم برای کمک به آنان فرستاده شدند، ولی هنگامی رسیدند، که بسیار دیر شده و ادسا تسخیر گشته بود. ژوسلین دوم همچنان به حفظ بقایای دولت خود از تل بشیر ادامه داد، هرچند بقیه سرزمینهایش نیز کم کم توسط مسلمانان تسخیر یا به بیزانسی ها فروخته شد. زنگی در جهان اسلام خود را با القاب "مدافع مذهب" و "المالک المنصور" مشهور گرداند. او از ترس رویدادهای موصل، حمله به قلمرو باقیمانده ادسا و در ادامه پرنس نشین انطاکیه را متوقف کرد. زنگی مجبور شد به خانه بازگردد، و بار دیگر به وضعیت دمشق پردازد. با این حال، وی در سال ۱۱۴۶ م، توسط یک برده کشته و پسرش نورالدین زنگی در حلب جانشین او شد.

کوانتوم پردسورس

در آغاز سال ۱۱۴۵ م، اخبار سقوط ادسا توسط زائران به اروپا رسید، سپس توسط سفارتخانه های انطاکیه، اورشلیم و ارمنستان تأیید شد. اسقف هیو جبلة این خبر را به پاپ اوژن سوم گزارش داد و پاپ در یکم دسامبر همان سال، فرمان کوانتوم پردسورس را صادر کرده و خواستار برپایی جنگ صلیبی دوم شد. هیو همچنین به پاپ درباره یک پادشاه شرقی مسیحی گفت و اظهار امیدواری کرد که برای دولتهای صلیبی آسایش را به ارمنان بیاورد. این نخستین یادداشت رسمی موجود درباره "یوحنا کشیش" است. اوژن سوم، رُم را کنترل نمیکرد بلکه در ویترو سکونت داشت، اما با این وجود برای جنگ صلیبی دوم، سازماندهی و تمرکز بیشتری را نسبت به نخستین جنگ صلیبی لازم میدانست و این جنگ را طوری ترتیب داد تا سپاهیان به وسیله نیرومندترین پادشاهان اروپا رهبری شوند و مسیر حرکت آنان نیز از پیش برنامه ریزی گردد. (مادن، ۱۳۹۰)



نخستین واکنشها به فرمان جنگ صلیبی جدید ناچیز بود. در واقع، هنگامی که روشن شد لوئی هفتم پادشاه فرانسه در این اردو کشی شرکت خواهد کرد، این فرمان مجدداً از سوی پاپ صادر گشت. لوئی هفتم نیز برای اردو کشی به طور مستقل از پاپ برنامه ریزی کرد، و در گردهمایی کریسمس در سال ۱۱۴۵ م و در شهر بورژ، آن را اعلام همگانی نمود. اینکه قصد لوئی برای برنامه ریزی، یک جنگ صلیبی با طرح خودش بوده یا زیارتی برای به انجام رساندن نذر برادر در گذشته اش فیلیپ، برای رفتن به سرزمین مقدس، مورد اختلاف است. این احتمال وجود دارد، که لوئی این تصمیم را جداگانه و قبل از شنیدن در مورد فرمان کواتوم پردسسورس گرفته باشد. در هر صورت، برنامه های لوئی، مورد توجه و همراهی ابوت سوژه و دیگر اشراف قرار نگرفت، زیرا او برای چندین سال میبایست سرزمین پادشاهی فرانسه را ترک میکرد. لوئی با برنارد کُلوو مشورت نمود و برنارد او را به سوی پاپ اوژن فرستاد. در این هنگام لوئی قطعاً فرمان پاپ را شنیده بود و اوژن مشتاقانه از جنگ صلیبی لوئی پشتیبانی کرد. فرمان در یکم مارس ۱۱۴۶ م دوباره صادر شد، و اوژن به برنارد اجازه داد تا این خبر را در سراسر فرانسه انتشار دهد. (مادن، ۱۳۹۰)

سنت برنارد کُلوو:

پاپ به راهب بزرگ فرانسوی، برنارد کُلوو مأموریت داد که جنگ صلیبی دوم را در موعظه هایش مطرح، و آموزش نامه هایی نیز برای آن اهدا کند، همانگونه که پاپ اوربان دوم در هنگام نخستین جنگ صلیبی این کار را انجام داده بود. پارلمانی در سال ۱۱۴۶ م و در شهر وزلی بورگوندی برپا شد و برنارد در روز ۳۱ مارس و پیش از تشکیل مجمع عمومی موعظه ای ایراد کرد. در این موعظه، لوئی هفتم پادشاه فرانسه، همسرش الینور د آکیتن، و شاهزادگان و اربابان حاضر، برای دریافت صلیب زائران، خود را به پای برنارد انداختند. برنارد پس از آن به آلمان رفت و گسترش اخبار معجزات گزارش شده — که تقریباً در هر مرحله نیز افزایش می یافت — بدون شک به موفقیت مأموریت او کمک میکرد. در اَشپیر، کُنراد سوم، پادشاه آلمان و برادرزاده اش فریدریش بارباروسا که بعدها امپراتور مقدس روم گشت نیز صلیب را از دست برنارد دریافت کردند. پاپ اوژن نیز شخصاً به فرانسه رفت تا این امر مهم را ترویج و تشویق نماید. بدین ترتیب جنگ صلیبی دوم برخلاف نخستین جنگ صلیبی، شخصاً به وسیله دو فرمانروای بزرگ اروپایی رهبری شد. (لوی بیثل، ۱۳۸۶)

سرشت برنارد با همه شوق و تعصباتش، فریبکار و آزاردهنده نبود. همانگونه که در نخستین جنگ صلیبی، موعظه ای غیر عمدی، باعث حمله به یهودیان گشت، در جریان دعوت به این جنگ تازه نیز یک راهب فرانسوی متعصب به نام رودلف، ظاهراً با این ادعا که یهودیان برای نجات سرزمین مقدس کمک مالی نمیکند، دست به تشویق مسیحیان برای قتل عام یهودیان در راینلند، کُلن، ماینتس، ورمس و اَشپیر زد. برنارد همراه با اسقف اعظم کُلن و اسقف اعظم ماینتس، به شدت با این حملات مخالف و ورزیدند، در نتیجه برنارد از فلاندرز به آلمان سفر کرد تا این مشکل را حل کرده و مردم را آرام نماید. پس از چندی برنارد، رودلف را در ماینتس یافته و توانست او را ساکت کرده و به صومعه بازگرداند.



جبهه شمالی: جنگ صلیبی وندی

پس از آغاز جنگ صلیبی دوم، بسیاری از آلمانیهای جنوبی داوطلب اعزام به سرزمین مقدس برای جنگ صلیبی شدند ولی آلمانیهای ساکسون در شمال، تمایلی به این کار نشان ندادند. آنها در نشست دیت امپراتوری در فرانکفورت در ۱۳ مارس ۱۱۴۷ م به سنت برنارد از میل خود به مبارزه علیه اسلاوهای کافر خبر دادند. پاپ اوژن سوم نیز برای تصویب این طرح ساکسون ها، فرمانی به نام دیوینا دیسپنساسشن را در تاریخ ۱۳ آوریل صادر کرد. با این فرمان اعلام شد که تفاوتی بین پادشاهی معنوی جنگجویان صلیبی مختلف وجود ندارد. کسانی که داوطلب جنگ علیه اسلاوهای کافر شدند عمدتاً از دانمارکی ها، ساکسون ها و لهستانی ها تشکیل شده بودند، البته بعضی از اهالی بوهم نیز در میانشان حضور داشتند. نماینده پاپ، آنسلم هاولبرگ، در فرماندهی کل نیروها قرار گرفت. این لشکرکشی به وسیله خانواده های ساکسون؛ مانند اسکاین ها، ویتین ها و شانبورگرزها هدایت میشد.

مشارکت آلمانیها در جنگ صلیبی، اوبوتری ها را آشفته کرده بود. آنها پیشگیرانه در ژوئن ۱۱۴۷ م به واگریا در هولشتاین حمله کردند که منجر به لشکرکشی جنگجویان صلیبی در اواخر تابستان ۱۱۴۷ م شد. پس از اخراج اوبوتری ها از قلمرو مسیحیان، صلیبی ها قلعه ابادریت را در دابین و قلعه لیوتیزیان را در دمین هدف قرار دادند.

نیروهایی که در حمله به دابین شرکت داشتند شامل: کانتون پنجم، اسون سوم، آدلبرت دوم، اسقف اعظم برمن و دوک هنری شیر بودند. هنگامی که برخی از جنگجویان صلیبی از غارت و چپاول حمایت میکردند، دیگران با این پرسش که "آیا زمینی که ما ویران میسازیم، زمین ما نیست؟ یا مردمی که ما با آنها میجنگیم مردم ما نیستند؟" به انجام این کار اعتراض کردند. ارتش ساکسون تحت فرماندهی دوک هنری شیر پس از آنکه رهبر بت پرستان نیکلات موافقت کرد که در پادگان دابین غسل تعمید شوند، عقب نشینی کرد.

پس از محاصره ناموفق دمین، گروهی از جنگجویان صلیبی به وسیله یک مرزبان از مسیرشان منحرف شده و در عوض به پومرانی حمله کردند. جنگجویان صلیبی که به شهر مسیحی شچچین رسیده بودند، پس از ملاقات با اسقف آلبرت پومرانی و شاهزاده راتیبور یکم، دوک پومرانی پراکنده گشتند. به گفته برنارد کلروو، هدف جنگ صلیبی در شمال، مبارزه با اسلاوهای کافر بود: "تا زمانی که خداوند کمکمان میکند آنها باید تغییر دین دهند یا کشته شوند." اگرچه جنگ صلیبی موفق به تغییر دین بسیاری از وندها نشد، اما ساکسونها به طور قابل توجهی در دابین توانستند پدید آور تغییر دین مردم شوند، با این وجود آنها به محض متفرق شدن سپاه صلیبی ها بلافاصله دوباره به عقاید کفرآمیز خود بازگشتند. آلبرت پومرانی توضیح داد: اگر آنها برای تقویت ایمان مسیحی آمده بودند، باید این کار را با موعظه انجام دهند، نه از طریق بازوهایشان. در پایان جنگ صلیبی، حومه مکلنبورگ و پومرانی با خونریزی زیاد، به ویژه توسط سربازان هنری شیر، غارت و ویران شد. این امر برای کمک به دستیابی به پیروزیهای بیشتر توسط مسیحیان در دهه های آینده بود. همچنین ساکنان اسلاو بسیاری از روشهای تولیدشان را از دست دادند که باعث مقاومت محدودشان در نبردهای آینده شد.



بازپس گیری شبه جزیره ایبری: سقوط لیسبون

در بهار ۱۱۴۷ م، پاپ اجازه گسترش جنگ صلیبی را در شبه جزیره ایبری و در چارچوب جنگهای بازپس گیری اندلس به تصویب رساند. او همچنین به آلفونسوی هفتم، پادشاه لئون و کاستی اجازه یکسان دانستن مبارزات خود در برابر موروها و دیگر جنگهای صلیبی دوم را اعطا نمود. در ماه مه ۱۱۴۷ م، نخستین گروه از جنگجویان صلیبی شهر دارتموث، انگلستان را به قصد سرزمین مقدس ترک کردند. در ۶۱ ژوئیه ۱۱۴۷ م، آب و هوای بد، کشتیهای آنان را مجبور به توقف در ساحل شمالی پرتغال و در شهر پورتو کرد. آنها در آنجا متقاعد شدند که با آونفسو اول، پادشاه پرتغال دیدار کنند. جنگجویان صلیبی موافقت کردند که با توافقی رسمی — که به آنها اجازه چپاول کالاهای شهر و دریافت خونیهای زندانیان منتخب را میداد — به پادشاه در حمله به لیسبون کمک نمایند. محاصره لیسبون از یکم ژوئیه تا ۵۲ اکتبر سال ۱۱۴۷ م و تا هنگامی که حاکم موروها پس از چهار ماه و عمدتاً به علت قحطی در شهر، تسلیم شد، ادامه یافت. بیشتر جنگجویان صلیبی در شهر تازه گشوده شده سکونت کرده اما بعضی از آنها راهشان را با کشتی هاشان به قصد سرزمین مقدس از سر گرفتند. عده ای از آنها که قبلاً آنجا را ترک کرده بودند، در همان سال شهر ساتتاری را نیز تسخیر نمودند. بعدها آنها همچنین به تسخیر شهرهای سینترا، آلمادا، پالملا و ستوبال کمک نمودند. آنان همچنین اجازه سکونت در سرزمینهای فتح شده را دریافت کردند و در نتیجه بسیاری از آنان در آن سرزمین ها ساکن شده و زادوولد نمودند. (کاشف، ۱۳۸۴)

در نقطه دیگری از شبه جزیره ایبری و تقریباً در همان هنگام، آلفونسو هفتم، پادشاه لئون، رامون برنگور، کنت بارسلونا و عده ای دیگر، سپاهی متحد از کاتالان ها، لئونی ها، کاستلی ها و جنگجویان صلیبی فرانسوی را علیه شهر ثروتمند و بندری آلمریا، به حرکت درآوردند. آنها با پشتیبانی نیروی دریایی جنوایی-پیزایی توانستند در اکتبر ۱۱۴۷ م بر این شهر چیره شوند. رامون برنگور سپس به سرزمینهای طایفه مرابطان، پادشاهی والنسیا و موریسیا هجوم برد. در دسامبر ۱۱۴۸ م، او توانست پس از محاصره ای پنجمه، با کمک فرانسوی ها، آنگلو نورمن ها و صلیبی های جنوایی، شهر تورتوزا را بگشاید. سال بعد شهرهای فراگا، لریدا و مکینسا در محل به هم پیوستن رودخانه های سگر و ایبرو به کنترل ارتش او درآمدند. (عنان، ۱۳۶۶)

نیروهای اسلامی

نیروهای مسلمان در این دوره گروههای کوچکی از نیروهای حرفه ای بودند که در زمان جنگ از داوطلبان و سربازان تکمیل میشدند. بزرگترین دولت مسلمان در آن زمان سلطنت بزرگ ترکان سلجوقی بود که بر سرزمینهایی که امروزه ایران و عراق نامیده میشوند حکومت میکرد و حدود ۱۰ هزار سرباز تمام وقت داشت. تعداد نیروهای در دسترس دولتهای محلی سوری بسیار کمتر بود. هسته سربازان حرفه ای، غلامان یا مملوکان بودند که از دوران کودکی برای جنگ آموزش دیده بودند. هزینه آموزش و پرورش هر مملوک حدود ۳۰ دینار بود در حالی که قیمت یک اسب خوب در سوریه به



حدود ۱۰۰ دینار میرسید. برای جبران تعداد نفرات و ضعف ناشی از آن، حکومت‌های اسلامی به کسب برتری کیفی پرداختند. سربازان حرفه‌ای دولت‌های مسلمان که معمولاً از قوم ترک بودند، بسیار آموزش دیده بودند و همیشه مجهز نگهداری میشدند. پایه و اساس نظام نظامی در خاورمیانه اسلامی، سیستم نظامی اقطاع زمین بود که در هر منطقه از تعدادی سرباز پشتیبانی میکرد. در صورت جنگ، از شبه نظامیان احداث — که معمولاً از قوم عرب بوده و در شهرهای مختلف تحت فرماندهی فردی به عنوان رئیس قرار داشتند — خواسته میشد که تعداد نیروهای نظامی را با پیوستنشان به آنها افزایش دهند. شبه نظامیان احداث، هرچند کمتر از نیروهای حرفه‌ای ترک آموزش دیده بودند، اما اغلب به شدت توسط دین تهییج میشدند و به ویژه با مفهوم جهاد، انگیزه زیادی به دست می‌آوردند. به علاوه پشتیبانی بیشتری نیز میتوانست از طرف خدمه ترکمن و کردها که در زمان جنگ فراخوانده میشدند تأمین شود، هرچند این نیروها تمایل زیادی به سرکشی از خود نشان میدادند.

فرمانده اصلی مسلمانان از ۱۱۳۸ تا ۱۱۴۹ م، معین الدین انر، اتابک دمشق بود. در ظاهر خاندان بوریها بر دمشق حکومت میکردند، اما فرمانده نظامیان، انر حاکم واقعی شهر بود. تاریخنگاری به نام دیوید نیکوله، انر را به عنوان یک ژنرال و دیپلماتی توانا و همچنین به عنوان کسی که از هنر حمایت میکرده توصیف نموده است. از آنجایی که سلسله بوری در سال ۱۱۵۴ م با سلسله زنگی جایگزین شدند، نقش انر در دفع جنگ صلیبی دوم به وسیله مورخان و رویدادنگاران وفادار به زنگیان پاک شده است، تا اعتبار رقیب انر، نورالدین زنگی، امیر حلب را افزایش دهند. (لوی بیثل، ۱۳۸۶)

صلیبی‌ها:

نیروهای آلمانی از حدود ۲۰۰۰۰ شوالیه و نیروهای فرانسوی از حدود ۷۰۰ شوالیه از سرزمین پادشاه و تعداد شوالیه‌های جمع آوری شده کمتری از سرزمینهای اشراف و نجبای فرانسوی تشکیل شده بود و پادشاهی اورشلیم نیز نیرویی در حدود ۹۵۰ شوالیه و ۶۰۰۰ پیاده نظام داشت. هر دو گروه فرانسوی و آلمانی شمار زیادی شهروند و غیرنظامی به همراه داشتند که با سپاهشان حرکت میکردند که اکثریت آنها نتوانستند تا هنگام جنگ صلیبی در سرزمین مقدس زنده بمانند. اد دووی راهب، یادداشت کرده است که: "ضعیفان و درماندگان، همیشه باری بر دوش فرماندهان و یک منبع قربانی برای دشمنانشان هستند."

شوالیه‌های فرانسوی جنگیدن سواره را ترجیح میدادند، درحالی‌که شوالیه‌های آلمانی دوست داشتند پیاده مبارزه کنند. روحانی رومی، جان کیناموس نوشته است: «فرانسویها به ویژه قادرند با بهترین نظم، سوارکاری و با نیزه حمله نمایند و سواره نظام آنها در سریع حرکت کردن از آلمانی‌ها پیش می‌افتند. اگرچه آلمانی‌ها میتوانند بهتر از فرانسوی‌ها به صورت پیاده مبارزه کنند و در استفاده از شمشیرهای بزرگ برتری دارند. گرچه کنراد سوم که به عنوان یک شوالیه شجاع مطرح شده ولی اغلب در لحظات بحرانی و جنگی، دودل توصیف شده است. لوئی هفتم یک مسیحی مذهبی و دارای حساسیتهایی



بود که اغلب توسط معاصرانش مانند برنارد کلروو مورد حمله قرار میگرفت، مانند اینکه به همسرش، الینور د آکیتن، بیشتر عشق میورزید تا اینکه به جنگ یا سیاست علاقه مند باشد. (عودی، ۱۳۸۹)

جنگ صلیبی در شرق:

ژوسلین سعی کرد تا ادسا را پس از قتل رسیدن عمادالدین زنگی بازپس گیرد، اما نورالدین در نوامبر ۱۱۴۶ م او را شکست داد. جنگجویان صلیبی فرانسوی در ۶۱ فوریه ۱۱۴۷ م در شهر اتامپ گرد آمدند تا در مورد مسیر حرکتشان گفتگو کنند. آلمانی ها قبلاً تصمیم گرفته بودند تا از راه خشکی و از مجارستان عبور کنند، زیرا گذر از مسیر دریا به علت دشمنی راجر دوم پادشاه سیسیل با کنراد از لحاظ سیاسی شدنی نبود. بسیاری از نجیب زادگان فرانسوی به مسیر زمینی از میان امپراتوری بیزانس، بخاطر شهرت و اثر اقدامات ناخوشایند بیزانسی ها در نخستین جنگ صلیبی، اعتماد نداشتند. با این وجود، آنان تصمیم گرفتند تا از کنراد پیروی کنند و در ۵۱ ژوئن حرکت کردند. (مادن، ۱۳۹۰)

راجر دوم از این اتفاق رنجیده خاطر شد و مشارکتش را در تمام اقدامات متوقف کرد. ابوت سوژه و کنت ویلیام دوم، در مدت حضور پادشاه در جنگ صلیبی به عنوان نایب السلطنه فرانسه انتخاب شدند. در آلمان، آدام ابراخ به موعظه کردن ادامه داد و اتو فرایزینگ نیز صلیب برگرفت. آلمانی ها برنامه ریزی نموده بودند تا در روز عید پاک حرکتشان را آغاز کنند که تا ماه مه به عقب افتاد.

مسیر آلمان ها:

جنگجویان صلیبی آلمانی، همراه با نماینده پاپ و کاردینال تئودین، قرار گذاشتند تا در قسطنطنیه به فرانسوی ها ملحق گردند. اتو کار سوم اشتایرمارک در وین به کنراد پیوست و دشمن کنراد، گزای دوم پادشاه مجارستان نیز به آنها اجازه داد بدون اینکه آسیبی ببینند از مجارستان بگذرند. هنگامی که ارتش ۲۰۰۰۰ نفری جنگجویان آلمانی به قلمرو بیزانس وارد شد، امپراتور مانوئل یکم از ترس اینکه مبادا آلمانی ها به او حمله کنند، نیروهای بیزانس را برای اطمینان از اینکه مشکلی به وجود نمی آید به نگهبانی آنان گمارد. درگیری کوچکی با برخی از آلمانی های یاغی در نزدیکی پلوودیو و در ادرنه به وقوع پیوست و در آنجا بود که ژنرال بیزانسی، پرساچ با فریدریش بارباروسا خواهرزاده کنراد و امپراتور آینده، به مبارزه پرداخت. کشته شدن بعضی از سربازان آلمانی در ابتدای ماه سپتامبر بر اثر سیل، شرایط را وخیم تر کرد. در ۱۰ سپتامبر، اگرچه آلمانها به قسطنطنیه رسیدند اما به علت روابط ضعیف با مانوئل — که در اثر نبردی به وجود آمده بود — به این نتیجه رسیدند که باید در سریعترین زمان ممکن قسطنطنیه را به قصد آسیای کوچک ترک کنند. مانوئل از کنراد درخواست کرد که برخی از نیروهایش را در آنجا بگذارد تا به بیزانسی ها به دفاع در مقابل حملات راجر دوم که این فرصت را یافته بود تا شهرهای یونان را غارت کند کمک نمایند اما کنراد با وجود دشمنی با راجر، با این خواسته موافقت نکرد. (مادن، ۱۳۹۰)



در آسیای کوچک، کنراد تصمیم گرفت که منتظر فرانسوی ها نماند و به سمت قونیه، پایتخت سلطنت سلجوقی روم پیشروی کند. کنراد ارتش خود را به دو بخش تقسیم کرد. قدرت و اختیار امپراتوری بیزانس در مناطق غربی آسیای کوچک بیشتر اسمی بود تا حقیقی و اکثر این مناطق سرزمینهای متروکی بودند که توسط عشایر ترک کنترل میشدند. کنراد مدت راهپیمایی جنگی در آناتولی را دست کم گرفته بود، هرچند فرض بر این بود که اقتدار امپراتور مانوئل در آناتولی بیشتر است اما در واقع این ادعایی بیش نبود. کنراد شوالیه ها و بهترین سربازان خود را برای راهپیمایی از راه خشکی انتخاب نمود و غیرنظامیان و شهروندان همراه سپاهش را به همراه اتو فرایزینگ از راه جاده ساحلی به حرکت درآورد. گروهی که به وسیله کنراد هدایت میشد، تقریباً به طور کامل توسط سلجوقیان در نبرد دوم دورلیوم در ۵۲ اکتبر ۱۱۴۷ م نابود شد. (لوی بیئل، ۱۳۸۶)

در نبرد، ترکها از تاکتیک تظاهر به عقب نشینی استفاده کرده سپس بازگشته و به نیروی کوچک سواره نظام آلمان که از ارتش اصلی برای تعقیب آنها جدا افتاده بودند، حمله کردند. کنراد به آهستگی عقب نشینی به سمت قسطنطنیه را آغاز کرد و ارتش او که آواره و شکست خورده در حال عقب نشینی بود، هر روز توسط ترکها مورد حمله و آسیب قرار میگرفت. حتی کنراد هم در زدوخوردی با آنها مجروح شد. بخش دیگر ارتش که توسط برادر ناتنی پادشاه، اسقف اتو فرایزینگ رهبری میشد، به سمت جنوب و ساحل مدیترانه حرکت کرد و به طرز مشابهی در اواخر سال ۱۱۴۷ م شکست خورد. نیروی تحت رهبری او که از نظر آذوقه و مواد غذایی در کمبود قرار گرفته بود، در روز ۶۱ نوامبر ۱۱۴۷ م در کمین ترکها در نزدیکی لاودیکیا گرفتار شد. اکثریت نیروی اتو در جنگ کشته یا اسیر شده و به بردگی فروخته شدند (لوی بیئل، ۱۳۸۶)

مسیر فرانسوی ها:

جنگجویان صلیبی فرانسوی حرکتشان را در ژوئن ۱۱۴۷ م از مس به رهبری لوئی، تیری آلزاس، رچینالد اول کنت بار، امدوس سوم، گنت ساووا و برادر ناتنی او ویلیام پنجم، مونفرات، ویلیام هفتم اورن و دیگران، همراه با ارتشهایی از لورن، برتانی، بورگوندی و آکیتن آغاز کردند. نیرویی از پروانس، به رهبری آلفونس تولوز، تصمیم گرفت تا ماه اوت صبر کند و از راه دریا بگذرد. لوئی در ورمس، به جنگجویان صلیبی نرماندی و انگلیس پیوست. (مادن، جنگهای صلیبی، ۱۰۷). آنها از روش کنراد در سفری مسالمت آمیز پیروی میکردند، هرچند هنگامی گزای دوم، پادشاه مجارستان، پی برد که لوئی به یک غاصب مجارستانی، به نام بوریس کالامانوس اجازه پیوستن به سپاهش را داده است، با لوئی درگیر شد. روابط در ایالات بیزانس نیز بسیار وخیم بود؛ لورنیهها، که پیشاپیش بقیه فرانسوی ها حرکت میکردند، با آلمانی های جامانده ای که در راه میدیدند، درگیر میشدند. (مادن، ۱۳۹۰)

برطبق اسناد اصل مذاکرات بین لوئی و مانوئل یکم: مانوئل عملیات نظامی خود را علیه سلطنت سلجوقی روم متوقف کرد، و با دشمنش سلطان مسعود یکم قرارداد آتش بس منعقد کرد. این امر به مانوئل کمک کرد تا بتواند به دفاع از امپراتوری



خود در مقابل جنگجویان صلیبی پردازد که پس از نخستین جنگ صلیبی به دزدی و خیانت و غارتگری شهرت پیدا کرده بودند و به طور گسترده ای مذنون به تهیه نقشه هایی شوم علیه قسطنطنیه بودند. با این وجود، روابط مانوئل با ارتش فرانسویان بهتر از روابطش با آلمانی ها بود و لوئی، سخاوتمندانه در قسطنطنیه پذیرفته شد. برخی از فرانسویها که از آتش بس "مانوئل" با سلجوقیان خشمگین شده بودند، راجر دوم را به اتحادی نظامی برای حمله به قسطنطنیه فراخواندند اما لوئی توانست آنها را مهار کند. (لوی بیئل، ۱۳۸۶) هنگامی که ارتشی از ساووا، اُرن و مونفرات از مسیر زمینی و از طریق ایتالیا و گذر از بندر بریندیزی به بندر دراج، به لوئی در قسطنطنیه پیوست، کل ارتش او به وسیله کشتی و از تنگه بسفر به آسیای کوچک منتقل شد. یونانیان با شایعاتی که حکایت از تسخیر قونیه به دست آلمانیها داشت، تهییج شده بودند، اما مانوئل هیچ سربازی به لوئی نداد. بیزانس مورد حمله راجر دوم پادشاه سیسیل واقع شده بود و مانوئل تمام ارتش خود را در پلپونز نیاز داشت. آلمانها و فرانسوی ها هریک برخلاف نخستین جنگ صلیبی بدون هیچ کمکی از سوی بیزانسی ها به آسیا وارد شدند. مانوئل نیز طبق سوگندی که توسط پدربزرگش آلكسیوس یکم بنیان گذاشته شد، از فرانسویان درخواست کرد تا سوگند بخورند که هر سرزمینی را که تصرف کنند، به امپراتوری باز گردانند. (مادن، ۱۳۹۰)

فرانسوی ها بقایای ارتش کنراد را در لوپادیون دیدند و کنراد به نیروهای لوئی پیوست. آنها مسیر ساحلی اتو فرایزینگ را به سمت ساحل مدیترانه دنبال کردند و در ماه دسامبر به شهر افسوس رسیدند و در آنجا دریافتند که ترکها آماده حمله به آنها شدهاند. مانوئل همچنین سفیری را برای شکایت از غارت و چپاولی که لوئی در طول مسیر انجام داده بود فرستاد و به او اطلاع داد که هیچ تضمینی وجود ندارد که بیزانسی ها به لوئی در برابر هجوم ترکها کمک نمایند. در همین حال، کنراد بیمار شد و به قسطنطنیه بازگشت و در آنجا مانوئل شخصاً از او مراقبت کرد و لوئی بدون توجه به هشدارهای حمله ترکها، همراه با بازماندگان فرانسوی و آلمانی ها از افسوس به راه افتاد. ترکها که آماده حمله بودند در جنگی کوچک در خارج از افسوس، از فرانسویان شکست خوردند. فرانسوی ها، کمین دیگر ترکها در رود مندرس را نیز دفع کردند. در اوایل ژانویه ۱۱۴۸ م، آنها به لودیکیا در لیکوس رسیدند. اندکی پیش از این سپاه اتو فرایزینگ در نزدیکی همان منطقه نابود شده بود. در ادامه راهپیمایی، پیشقراولان تحت فرماندهی آمدوس سوم، کنتساووا در مونت کادموس از سپاه لوئی جدا شدند و در همین نقطه بود که نیروهای لوئی متحمل خسارات و تلفات سنگینی از سوی ترکها شدند. طبق گفته اد دو دوی، خود لوئی از صخرهای بالا رفت و توسط ترکها که او را نمیشناختند، نادیده گرفته شد. ترکها حمله بیشتری به او نکردند و فرانسوی ها به سمت آدالیا رفتند درحالی که به طور مداوم از سوی ترکها مورد آزار و اذیت قرار میگرفتند. همچنین ترکها هر چیز را که در راهشان بود سوزانده بودند تا فرانسوی ها نتوانند برای خود و اسبهاشان خوراک تهیه کنند. لوئی که دیگر نمیخواست از راه زمینی ادامه دهد، تصمیم گرفت ناوگانی را در آدالیا گرد آورد تا از راه دریا به انطاکیه حرکت کند. پس از تأخیر یک ماهه به علت طوفان، بیشتر کشتی های وعده داده شده به آنجا نرسیدند. لوئی و دوستانش سوار بر کشتی



شدند، در حالیکه بقیه سپاه صلیبی مجبور به راهپیمایی طولانی مدتی به سمت انطاکیه از راه خشکی گردیدند. سپاه او تقریباً به طور کامل توسط ترکها یا بیماری ها از بین رفته بود. (مادن، ۱۳۹۰)

سفر به اورشلیم:

سرانجام لوئی پس از تأخیری که به علت طوفان به وجود آمده بود، در ۱۹ مارس به انطاکیه وارد شد. آمدوس سوم، کنتساو و آنیز در قبرس و در طول مسیر درگذشت. ریموند پواتیه، شاهزاده انطاکیه و عموی الینور از لوئی به گرمی استقبال نمود. ریموند از لوئی انتظار داشت که به او برای دفاع در برابر ترکها کمک کند و همچنین او را برای اردو کشی علیه حلب که شهر مسلمانان بود و دروازه‌های به ادسا محسوب میشد، یاری رساند، اما لوئی نپذیرفت و ترجیح داد به جای تمرکز بر جنبه نظامی جنگ صلیبی، با رفتن به اورشلیم زیارت خود را به اتمام برساند. الینور از اقامت در آنجا لذت برد، اما عمویش از او درخواست کرد که آنجا بماند و به بزرگ کردن سرزمین های خانوادگی اش کمک کند و اگر پادشاه از کمک نظامی به آنها خودداری کرد لوئی را طلاق دهد. در طول این دوره، انتشار شایعاتی درباره روابط میان ریموند و الینور موجب تنش در زندگی مشترک لوئی و الینور شد. لوئی همراه با الینور که در بازداشت بود به سرعت انطاکیه را به سمت طرابلس ترک گفت. در همین حال، اتو فرایزینگ و بقیه نیروهایش در اوایل آوریل، و کمی پس از آن، کنراد به اورشلیم وارد شدند. فالک، پتریاکت لاتینی، دعوتنامه ای برای لوئی فرستاد و از او خواست تا به آنها ملحق شود. در همین هنگام ناوگانی که در لیسبون متوقف شده بود و همچنین پروانسی هایی که اروپا را تحت فرمان آلفونس جردن، کنت تولوز ترک کرده بودند نیز به اورشلیم رسیدند. آلفونس خود نتوانست اورشلیم را ببیند زیرا در قیصریه در گذشته بود. او توسط برادرزاده اش ریموند دوم، کنت طرابلس که از نفوذ سیاسی او در آنجا بیمناک بود، مسموم شد. این ادعا که آلفونس توسط ریموند مسموم شده است، باعث شد تعداد زیادی از نیروهای پروانسی آنجا را ترک کرده و به خانه بازگردند. (لوی بیثل، ۱۳۸۶)

تمرکز اصلی جنگ صلیبی، در ابتدا بر ادسا بود، اما بالدوین سوم پادشاه اورشلیم و شوالیه های معبد هدفشان ترجیحاً دمشق بود. در پاسخ به ورود جنگجویان صلیبی، نایب السلطنه دمشق، معین الدین آنر، به سرعت برای جنگ آماده شد، و به تقویت استحکامات دمشق، مرتب کردن نیروهای نظامی در شهر، و انحراف و از بین بردن منابع آب در امتداد مسیر دمشق پرداخت. انر از حاکمان زنگی حلب و موصل — که معمولاً رقیب او بودند — درخواست کمک کرد، هر چند نیروهای این دولت ها به موقع به دمشق نرسیدند تا در نبرد بیرون دمشق شرکت کنند. تقریباً قطعی است که حاکمان زنگی، عمداً در فرستادن نیروهای خود به دمشق سستی کردند، به این امید که رقیبشان انر ممکن است شهر خود را به جنگجویان صلیبی ببازد.

شورای عکا:

اشراف و نجیب زادگان اورشلیم، از ورود نیروهای اروپایی استقبال کردند و اعلام شد که شورایی برای تصمیم گیری در مورد بهترین هدف برای جنگجویان صلیبی برگزار خواهد گردید. این شورا در ۴۲ ژوئن ۱۱۴۸ م، هنگامی که مجلس اعلامی اورشلیم همراه با جنگجویان صلیبی تازه وارد از اروپا در نخلستانی در نزدیکی عکا یکی از شهرهای بزرگ پادشاهی



اورشليم گردآمدند، برگزار شد. اين جلسه ديدنی ترين گردهمایی اين مجلس در طول موجوديتش بود. در نهايت، تصميم حمله به شهر دمشق گرفته شد. دمشق که در گذشته در شمار متحدان پادشاهی اورشليم قرار داشت، به تازگی با زنگيان پيمان وفاداری بسته و در سال ۱۱۴۷ م، به ديگر متحد پادشاهی يعنی شهر بصری حمله کرده بود. مورخان پيشين تصميم محاصره کردن دمشق، به جای "ادسا" را به عنوان "اقدامی نابخردانه" در نظر گرفته اند. با توجه به تنش های بين انر، اتابک دمشق و قدرت نوظهور زنگيان، بسياری از مورخان استدلال کرده اند که نيروهای صليبي بهتر بود خود را بر روی زنگی ها متمرکز ميکردند. مورخين معاصر نظير ديويد نيكول از تصميم حمله به دمشق دفاع کرده اند و معتقدند که دمشق قدرتمندترين دولت مسلمان در جنوب سوريه بوده و اگر مسيحيان ميتوانستند دمشق را به چنگ بياورند، ميتوانستند در برابر قدرت روبه رشد زنگيان نيز بيشتر مقاومت کنند. از آنجايی که انر آشکارا ضعيفتر از دو حاکم ديگر مسلمان بود، اين امر که نورالدین در آینده ای نزديک دمشق را تسخير ميکرد، اجتناب ناپذير بود؛ بنابراین تسخير اين شهر به دست سپاه صليبي، بهتر از چيرگی زنگيان بر آن بود. در ماه ژوئيه سپاه صليبي ها شامل ۵۰۰۰۰ جنگجو در طبريه گرد آمدند و از راه بانياس در نزديکی درياچه طبريه به دمشق حمله بردند.

محاصره دمشق:

جنگجویان صليبي تصميم گرفتند تا از غرب شهر و جایی که باغهای میوه آذوقه شان را تأمین ميکرد، به دمشق حمله کنند. آنها در ۲۳ ژوئيه به داريا رسيدند. روز بعد، مسلمانان که برای حمله آماده شده بودند، پيوسته از میان باغهای خارج دمشق آنان را تحت حمله قرار دادند. مدافعان از سيف الدین غازی اول موصلی و نور الدین، حاکم حلب که شخصاً حمله ای به اردوگاه جنگجویان صليبي را رهبری ميکردند، درخواست کمک کردند. صليبي ها مجبور به عقب نشینی از ديوارها به سمت باغ ها شدند و در آنجا در کمين مسلمانان افتاده و مجبور به جنگ تن به تن با آنان شدند. طبق گفته های ویليام صوری، در ۲۷ ژوئيه، جنگجویان صليبي تصميم به حرکت به سمت دشتی را گرفتند که در شرق شهر قرار داشت و از استحکامات کمتری برخوردار بود اما آب و غذای کمتری نيز در آن يافت ميشد. برخی از مورخان نوشته اند که انر به رهبران صليبي رشوه داده بود که به موقعیتی با قابليت دفاعی کمتری بروند و همچنين انر قول داده بود، اگر صليبي ها به خانه شان بروند، اتحاد خود را با نورالدین زنگی قطع کند. در همین حال نورالدین و سيف الدین رسيدند. با وجود نورالدین در میدان جنگ، بازگشت صليبي ها به موقعیت بهتر پيشين شان غيرممکن بود. اربابان صليبي محلی، از ادامه محاصره خودداری کردند و سه پادشاه نيز هيچ گزينه ای جز رها نمودن شهر نداشتند. در ۲۸ ژوئيه، ابتدا کنراد و پس از او، بقيه سپاه تصميم گرفتند به اورشليم عقب نشینی کنند؛ هرچند عقب نشینی همگانی آنها، موجب شد که تيراندازان ترک تعقيب شان کنند و پيوسته آنها را در طول عقب نشینی مورد آزار و اذيت و آسیب قرار دهند. (لوی بیئل، ۱۳۸۶)



نتیجه

در جریان این جنگ، هر یک از نیروهای مسیحی، به دیگری خیانت کردند. نقشه جدیدی برای حمله به اشکلون طراحی شد و کنراد سربازانش را به سوی آنجا فرستاد، اما هیچ نیرویی برای کمک به او نرسید. این بی اعتمادی متقابل به دلیل شکست، برای یک نسل باقی ماند و به ویرانی پادشاهی مسیحی در سرزمین مقدس منجر شد. کنراد پس از ترک اشکلون، به قسطنطنیه بازگشت تا اتحاد خود را با مانوئل ادامه دهد. لونی تا سال ۱۱۴۹ م در اورشلیم باقی ماند. در اروپا برنارد کلروو با این شکست تحقیر شده بود تلاش او برای فراخوان جنگ صلیبی جدیدی با شکست روبه رو شد و در مجموع او سعی کرد نقش خود را در شکست مفتضحانه جنگ صلیبی دوم از بین ببرد. او در سال ۱۱۳۵ درگذشت.

در آلمان، جنگ صلیبی به عنوان یک افتضاح عظیم روایت شد و بسیاری از راهبان نوشتند که این تنها میتواند کار شیطان باشد. شهروندان و غیرنظامیانی که همراه ارتش حرکت میکردند و اسیر شدند و توسط ترکها به بردگی فروخته شدند، خیلی خوش شانس نبودند. از ۱۱۳ نفر که نامشان شناخته شده است و در جنگ صلیبی درگیر بودند، ۲۲ تن جان باختند و ۲۴ تن به خانه بازگشتند، در حالی که سرنوشت ۹۴ نفر دیگر هیچگاه معلوم نشد.

علیرغم خطرات تلخ و رویدادهای ناخوشایند جنگ صلیبی دوم، تجربه جنگ صلیبی تأثیر قابل توجهی بر ادبیات آلمانی گذاشت، چنانکه صحنه های نبرد بسیاری از اشعار حماسی آلمانی اواخر قرن دوازدهم میلادی به وضوح از مبارزه در جنگ صلیبی الهام میگرفت. روابط میان امپراتوری روم شرقی و فرانسویها در جنگ صلیبی به شدت آسیب دید. در این احوال، رهبران مختلف مسیحی، به همتایان خود بدگمان بودند و یکدیگر را به خرابکاری در این مبارزه متهم کردند. مبارزات در اسپانیا، در ایری و محاصره لیسبون، از پیروزی های کوچک و ماندگار مسیحیان در جنگ دوم صلیبی به شمار میرفت. مسیحیان این پیروزی را به عنوان یکی از نبردهای سرنوشت ساز در جنگ های گسترده بازپس گیری اندلس می دیدند، که در سال ۱۱۴۹ م و با سقوط امیرنشین گرانادا پایان یافت. در این میان، روابط صلیبی ها با امپراتوری بیزانس متغیر بود و ارسال نیروهای تقویتی از اروپا پس از فاجعه جنگ صلیبی دوم بسیار کم شد. پادشاه اورشلیم، آمالریک یکم، اتحادی نظامی با بیزانس بست و در سال ۱۱۶۹ م، همراه با یکدیگر در حمله ای به مصر شرکت کردند، اما این اردوکشی سرانجام به وسیله سپاهیان ارسال شده از سوی نورالدین زنگی شکست خورد. پس از دو ماه و مرگ ناگهانی شیرکوه، صلاح الدین به جای او به مقام وزارت دستگاه خلافت فاطمی رسید. او در سال ۱۱۷۱ م، ادعایش بر سلطنت مصر را اعلام کرد و با خواندن خطبه به نام خلیفه عباسی، مصر و سوریه را متحد و خلافت فاطمی را منقرض اعلام کرد و پادشاهی صلیبی را کاملاً در محاصره گرفت. در این میان، اتحاد نظامی بیزانس با مرگ امپراتور مانوئل اول در سال ۱۱۸۰ م به پایان رسید و در سال ۱۱۸۷ م، اورشلیم تسلیم صلاح الدین شد. پس از آن نیروهای او به سمت شمال گسترش یافتند تا همه ایالت های صلیبی را تسخیر کنند، اما واکنش پایتخت های دیگر ایالت های صلیبی، موجب شتاب بیشتر در آغاز جنگ صلیبی سوم شدند.



منابع

- دفتري، فرهاد (۱۳۷۵ك). تاريخ و عقايد اسماعيليه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: فرزانه روز.
- صفوی، رحیم زاده (۱۳۳۴)، جنگهای صلیبی، تهران: دفتر آسیای وسطی.
- عنان، عبدالمحمد (۱۳۶۶)، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، تهران: کیهان.
- عودی، ستار (۱۳۸۹)، جنگهای صلیبی، تهران: نشر کتاب مرجع.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، سلجوقیان از آغاز تا فرجام، تهران: انتشارات سمت.
- کاشف، منوچهر (۱۳۸۴)، تاریخ جنگهای صلیبی، دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- لوی بیثل، تیموتی (۱۳۸۶)، جنگهای صلیبی، ترجمه سهیل سمی، تهران: ققنوس.
- مادن، توماس (۱۳۹۰)، جنگهای صلیبی، ترجمه عبدالله ناصری طاهری، تهران: جویا.
- ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۷۹)، فاطمیان در مصر، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- ناصری طاهری، عبدالله، (بهار ۱۳۹۴)، تاریخ جامع جنگ های صلیبی، ترجمه سیده سوسن فخرانی و دیگران، جلد هشتم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ سبحان.